




نقد و بررسی شبهه بشر بودن پیامبران در قرآن کریم

دانشجوی دکتری رشته مدرسی معارف اسلامی گرایش مبانی نظری،
دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

محسن شریعت پناه *  ID

چکیده

حضور جسمانی پیامبران در میان امت‌ها برای هدایت انسان‌ها همیشه همراه با سختی‌هایی بوده است. عدم پذیرش عمومی پیامبران به خاطر وجاهت بشری از جمله این سختی‌هاست. ثمره این نگاه منجر به بروز شبهه تعارض میان بشریت و رسالت گردید که از مبنایی‌ترین شبهات بوده و بسیاری از ابهامات و تکذیب‌ها را تاکنون به دنبال داشته است. اختصاص پیامبری به فرشتگان، همراهی فرشته در صورت بشر بودن پیامبر و عدم امکان عقلی پیامبری در قالب بشر، عناصر اصلی شبهه مورد بحث را تشکیل می‌دهند. علل طرح چنین شبهه‌ای از ناحیه مخالفان در؛ کفر، عناد و لجبازی و جهل به مراتب وجودی انسان خلاصه می‌شود. واکاوی آیات قرآن نشان از آن دارد که؛ آگاهی از فلسفه ارسال پیامبران در قالب بشر (مانند: سنخیت، الگو بودن، امتحان انسان‌ها، پذیرش اصل اختیار در رسالت و اشتراک در تکلیف) و توجه به جنبه‌های ملکوتی ایشان (دریافت وحی، معراج جسمانی و روحانی، تکلم با خداوند، مقام خلیفه‌اللهی، مسجود فرشتگان و معجزات بی‌نظیر) راهکار مناسبی برای پاسخ به این شبهه خواهد بود؛ بنابراین، بررسی جامع آیات، ما را از برداشت ناصحیح و افراط و تفریط نسبت به پیامبران باز داشته و به‌طور کلی ریشه چنین شبهه‌ای را می‌خشکاند.

کلیدواژه‌ها: شبهه، بشر بودن، پیامبران، قرآن کریم.

۱- مقدمه

پیامبران به عنوان رهبران جامعه انسانی می‌بایست ضمن حضور در اجتماع، با آحاد مردم ارتباط برقرار می‌نمودند (برای نمونه نکه. نحل/ ۳۳، زخرف/ ۲۳، مومنون/ ۴۴، حدید/ ۲۵) لکن این حضور جسمانی، با کج فهمی‌های عمومی همراه بود. عدم پذیرش رسالت (فرقان/ ۷)، فراموش کردن جنبه ملکوتی پیامبران (برای نمونه نکه. حجر/ ۷، ابراهیم/ ۱۰، شعراء/ ۱۵۴ و ۱۸۶، یس/ ۱۵) و اظهار خواسته‌های نامعقول (انعام/ ۸) نمونه‌ای از این کج فهمی‌هاست. ریشه تمام این کج فهمی‌ها در وجاهت بشری پیامبران خلاصه می‌شود. بدین خاطر بود که پیامبران را ساحر (مائده، ۱۱۰، انعام/ ۷، اعراف/ ۱۳۲، طه/ ۷۱، انبیاء/ ۳، شعراء/ ۴۹، یونس/ ۷۶، هود/ ۷، نمل/ ۱۳، قصص/ ۳۶، سبأ/ ۴۳، صافات/ ۱۵، زخرف/ ۳۰، احقاف/ ۷، قمر/ ۲، صف/ ۶، مدثر/ ۲۴) شاعر (انبیاء/ ۵، طور/ ۳۰، صافات/ ۳۶) مجنون (حجر/ ۶، مومنون/ ۲۵، شعراء/ ۲۷، صافات/ ۳۶، دخان/ ۱۴، ذاریات/ ۳۹، ذاریات/ ۳۹، قمر/ ۹، قلم/ ۵۱) کاهن (حاقه/ ۴۲، طور/ ۲۹) می‌دانستند و حتی آنان را با پادشاهان مقایسه می‌کردند (هود/ ۱۲).

نقش این شبهه، نسبت به سایر شبهات بسیار کلیدی است. در قرآن هر جا نسبت ناروایی به پیامبران داده می‌شود نشأت گرفته از این است که مردم پیامبران را فراتر از یک بشر عادی نمی‌دیدند. خداوند در سوره اسراء، آیه ۹۴ می‌فرماید: «هیچ چیز مردم را در ایمان آوردن، آنگاه که هدایتشان می‌کردند، باز نداشت مگر این سخن که می‌گفتند: آیا خدا انسانی را به رسالت می‌فرستد!»^۱ سبحانی، در اهمیت این شبهه در میان شبهات نسبت به انبیاء چنین می‌نگارد: «إن أكبر الكبائر في الرسالة، اتباع رجل هو مثلک في الصورة والنفس والعقل، يأكل مما تأكل، ويشرب مما تشرب.... فأی تمیز له علیک؟ وأی فضیلة أوجبت استخدامک؟ وما دلیله علی صدق دعواه؟» (سبحانی، ۱۴۲۳: ۳۶۹).

۲- مفهوم‌شناسی واژه بشر

راغب اصفهانی در تعریف بشر می‌گوید: تعبیر از انسان به بشر، به اعتبار ظاهر شدن پوست

۱. وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا.

از زیر موهاست؛ برخلاف حیوانات که پوست آن‌ها از پشم و کرک و موست و در قرآن هر کجا جثه و ظاهر انسان مراد باشد، لفظ بشر آمده است؛ تا به این نکته توجه داده شود که مردم در جثه و ظاهر، مساوی‌اند و به وسیله معارف جلیله و اعمال جمیله، بر هم فضیلت پیدا می‌کنند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۲۵). امام صادق (ع) نیز مقصود از بشر را مخلوق بودن تفسیر می‌نماید (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۳/۳۱۳، بحرانی، ۱۴۱۶: ۳/۶۹۰)؛ بنابراین، بشر به معنای مخلوق بودن و ظاهر و جثه است و بر فضائل، اخلاق، امتیازات، صفات و ویژگی‌ها دلالتی ندارد؛ اگرچه در عرف، بشر به معنای انسان به کار می‌رود، ولی آدمی را به لحاظ فضائل، کمالات و استعدادها، «انسان» و به لحاظ جسد و شکل ظاهری بدن «بشر» می‌گویند (قرشی، ۱۳۷۱: ۱/۱۹۳).

۳- تبیین شبهه بشر بودن پیامبران با توجه به آیات قرآن

با بررسی آیات قرآن روشن می‌شود که شبهه مذکور به سه بخش قابل تقسیم است:

الف) **پیامبر باید فرشته باشد:** خداوند درباره این مورد می‌فرماید: «مہتران قوم نوح که کافر بودند گفتند: این مرد انسانی است همانند شما، می‌خواهد بر شما برتری جوید اگر خدا می‌خواست فرشتگانی را می‌فرستاد. ما هرگز چنین چیزی را در روزگار نیاکانمان نشنیده‌ایم»^۱. عده‌ای بر این باور بودند که پیامبر باید فرشته باشد؛ ولی خداوند می‌فرماید: «اگر بر فرض فرشته‌ای را نیز به رسالت اعزام کنیم، باید به صورت بشر باشد تا شما او را ببینید و صدا و سخنش را بشنوید»^۲ و اسوه شما باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۳/۱۵۳).

ب) **پیامبر اگر بشر بود باید همراهش فرشته‌ای قابل رؤیت عمومی باشد:** «اگر راست می‌گویی چرا فرشتگان را برای ما نمی‌آوری؟»^۳ یا در جای دیگر از زبان مشرکان چنین نقل شده که: «مردم گفتند: چرا بر این پیامبر فرشته نازل نشده است» و خداوند در جواب می‌فرماید: «اگر فرشته‌ای می‌فرستادیم کار به پایان می‌رسید و به آن‌ها هیچ مهلتی

۱. فَقَالَ الْمَلَأُوا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آيَاتِنَا الْأُولَى (مؤمنون/ ۲۴).

۲. وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَكَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (انعام/ ۹).

۳. لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (حجر/ ۷).

داده نمی‌شد»^۱. مصباح یزدی در تفسیر این آیه می‌گوید: البته فرشته و ملک بر پیامبر نازل می‌شد ولی منظور آن‌ها این بود که طوری نازل شود که ما هم بینیم؛ و قرآن هم این عمل را بعید می‌شمارد؛ یعنی یک رابطه تکوینی بین شرایط زندگی مردم و رؤیت ملک وجود دارد. عموم مردم نمی‌توانند در این شرایط عادی زندگی ملک را ببینند، فقط در یک حال می‌توانند و آن حالت موت است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۴/۴۶).

ج) **پیامبر نمی‌تواند از جنس بشر باشد:** خداوند در بیان این مطلب می‌فرماید: «هیچ چیز مردم را از ایمان آوردن، آنگاه که هدایتشان می‌کردند، بازداشت مگر این سخن که می‌گفتند: آیا خدا انسانی را به رسالت می‌فرستد؟»^۲ یا درجایی دیگر می‌فرماید: «این به خاطر آن است که پیامبران آن‌ها (پیوسته) با دلایل روشن به سراغشان می‌آمدند، ولی آن‌ها گفتند: آیا انسان‌هایی (مثل ما) می‌خواهند ما را هدایت کنند؟ از این رو کافر شدند و روی برگرداندند؛ و خداوند از ایمان و طاعتشان بی‌نیاز بود و خدا غنی و شایسته ستایش است»^۳ و همچنین در آیه‌ای دیگر با تذکر این نکته که مخالفان بر اساس این شبهه هرگونه وحی را نفی می‌کردند می‌فرماید: «(اهل شهر) گفتند: شما جز بشرهایی مانند ما نیستید و (خدای) رحمان هیچ چیزی نازل نکرده است، شما فقط دروغ می‌گویید»^۴.

با تأمل در آیات ناظر بر سه بخش مذکور؛ می‌توان چرایی طرح این شبهه را بر دو پایه

تبیین نمود:

نخست: ملاصدرا با تأکید بر آیه ۲۴ سوره مبارکه جاثیه به انتساب این شبهه به انسان‌های ضعیف‌العقل و تعمیم طراحان این شبهه به گروه‌هایی مانند طباعیه، دهریه، صبریه و براهمه‌ی هند، معتقد است که اعتقاد مخالفان مبنی بر عدم صلاحیت رسولان ناشی از این بود که معتقد بودند: مدعیان پیامبری صلاحیت ندارند، همان‌گونه که ما نداریم؛ زیرا افراد

۱. وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ الْمَكِئَةِ أَلَمْ يُنزلِ عَلَيْنَا مَكِئَتَكَ وَ لَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ (انعام/ ۸).

۲. وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا (اسراء/ ۹۴).

۳. ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَعَالُوا أَلْبَسُوا بِهَدْيِنَا كُفْرًا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَعْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِي حَمِيد (تغابن/ ۶).

۴. قَالُوا مَا آتَانَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ (يس/ ۱۵).

بشر همه از یک نوع‌اند و این یکسانی در نوع، استحقاق یکسان می‌طلبد؛ بنابراین بشر به سبب دنیاداری، ظلم نفس و قساوت قلب، استحقاق مقام رسالت را ندارد (صدرالمتألهین، ۱۳۶۶: ۴۲/۵). به تعبیر دیگر مخالفان پیامبران به خودشان می‌نگریستند و حکم امثال را یکی می‌دانستند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۰۷/۱۷).

دوم: با استناد به «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتُ مِنْ طِينٍ» (اعراف / ۴۲) در قیاس ابلیس، در مقایسه‌ای مشابه، مخالفان پیامبران با انحصار انسانیت در بعد بشری (ظاهری) بدون در نظر گرفتن روح و بعد روحانی و مقایسه خودشان با پیامبران، به سبب بهره‌مندی مادی بیشتری که نسبت به پیامبران داشتند خود را به رسالت سزاوارتر می‌دانستند و چون در عمل خودشان (بر اساس قیاس) انتخاب نشده بودند، نزول هر چیزی از جانب خدای رحمان را انکار می‌کردند (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۳۰/۲۵).

۴- علل طرح شبهه بشر بودن

۴-۱ کفر

در سوره مبارکه‌ی تغابن (آیات ۵ و ۶)^۱، کفر، از اسباب ویژه هلاکت و عذاب اقوام، در قالب هشدار نسبت به مخاطبان قرآن بیان شده است (طوسی، بی‌تا: ۲۰/۱۰؛ شبر، ۱۴۱۲: ۱۴۱۲/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۸۳/۵)؛ بر اساس قاعده «تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است» و همچنین سیاق آیه، می‌توان هشدار آیه مورد بحث را به سبب طرح شبهه‌ی بشر بودن دانست. برخی از مفسران نیز سخن اقوام گذشته در طرح این شبهه را مانند سخن مخاطبان زمان حضرت رسول دانسته‌اند و از این رو بر این باورند که چون مشرکان صدر اسلام همان چیزی را می‌گویند که گذشتگان گفته‌اند؛ بنابراین همان عذابی که وبال گذشتگان شد به سبب تکرار سخن آن‌ها، وبال اینان نیز خواهد شد (ابن عاشور، بی‌تا: ۲۴۱/۲۸). معجزات بسیار و روشن و در مقابل اصرار بر کفرورزی (مغنیه، ۱۴۲۴: ۳۳۸/۷)

۱. أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَعَالُوا أَبْشَرُ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَغْنَى اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (تغابن / ۶ و ۵).

نشان‌دهنده تأثیر بنیادین کفر در طرح شبهه بشر بودن است؛ زیرا اندک تأمل و یا عدم اصرار بر کفر برای اقناع کافی بود (زینی ملک‌آباد و همکاران، ۱۳۹۷: ۷).

۲-۴ عناد و لجبازی

واکاوی نظر برخی مفسران نشان می‌دهد دو عامل استبعاد از اینکه خداوند بشری را مبعوث نماید و یا استکبار ورزیدن نسبت به تبعیت از فردی مانند خودشان می‌تواند زمینه بروز عناد باشد (ابن جزی قرناطی، ۱۴۱۶: ۳۸۱/۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۱۸/۱۴)، اما با توجه به عبارت «كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»^۱ در سیاق آیه به نظر می‌رسد، عامل اول چندان قوی نیست؛ زیرا عموماً استبعاد ناشی از عدم آگاهی است؛ اما قبل دلایل روشن برای مخاطبان انبیاء آمده است؛ بنابراین به نظر می‌رسد عامل استکبار نقش مهم‌تری در عناد آن‌ها داشته است؛ زیرا پس از معجزات روشن و ناتوانی از معارضه و مقابله با معجزات، از روی تعجب و انکار بشر بودن را بهانه قرار دادند (نخجوانی، ۱۹۹۹: ۴۱۹/۲) و فرمانبری و فروتنی در مقابل یک بشر از خودشان را برناتافتند و گفتند: جایگاه ما چنین اجازه‌ای نمی‌دهد؛ به‌خصوص که انبیاء (عموماً) از نظر مادی از طبقه فرودست جامعه بودند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۵۰/۱۰؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹: ۲۵۸/۲۲) در تقابل، مقایسه و رابطه عناد و لجبازی با عامل پیشین کفر، علامه طباطبائی با عاملی درونی‌تر، با تأکید بر تکرار شبهه در رویارویی مخالفان با سایر انبیاء، عبارت کانت تأتیه‌م همیشه به‌سوی آنان می‌آمدند که دلالت بر آمدن مستمر رسولان دارد و در مقابل عکس‌العمل مشرکان با تعابیر فقالوا و كفروا و تولوا (که دلالت بر رفتار یکسان آن‌ها دارد) را این‌گونه استدلال می‌کند که مخالفان انبیاء همیشه به‌خاطر علت درونی عناد و لجبازی، بهانه‌ای می‌یافتند و با پیامبر زمانشان مخالفت می‌کردند؛ ایشان آیه ۱۰۱ سوره اعراف و آیه ۷۴ سوره یونس را به‌عنوان شاهد استدلال خویش بیان می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۲۹۷/۱۹) چنانچه به نظر فیض کاشانی تولوا را ناظر به رویگردانی از تدبر در آیات روشنی‌بدانیم که در سیاق آیه بدان اشاره شد (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۱۸۳/۵)؛

۱. ذَلِكَ بَأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (تغابن/۶).

شبر، ۱۴۱۲: ص ۵۱۹) اساساً هر عاقلی در مقابل دلایل روشن فروتن است؛ اما کافران که پیرو هوی و هوس بودند انکار کردند (مدرسی، ۱۴۱۹: ۱۷/۱۶) با این توضیحات دامنه بهانه‌جویی و عناد بیشتر روشن می‌شود و نشان می‌دهد عبارت «أَبَشَرٌ مِّثْلُنَا يَهْدُونَنَا» مصداق روشن عذر بی‌دلیل است (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵: ۳۷۵/۲۸).

۳-۴ جهل نسبت به مراتب وجودی انسان

یکی از باورهای مهم دوران جاهلیت که قرآن به روشنی بدان اشاره می‌نماید، محدود کردن انسان به زندگی دنیوی است (جاثیه / ۲۴) بی‌شک این انگاره، مقام انسان را در سطح حیوان و لوازم حیوانی تنزل می‌دهد؛ شبهه مورد بحث نیز از لوازم انگاره نامبرده در مورد انسان است؛ بنابر استدلال برخی از مفسران استفهام انکاری عبارت «أَبَشَرٌ مِّثْلُنَا يَهْدُونَنَا» در آیات ۵ و ۶ از سوره تغابن، نشان از جهل مشرکان به مراتب نفوس بشری دارد (ابن عاشور، بی تا: ۲۴۲/۲۸)؛ یعنی عدم شناخت و جهل به طبیعت رسالت، طبیعت انسان و مقام والایی که انسان دارد و حتی می‌تواند رسالت ملائکه را داشته باشد و از آن نیز بالاتر رود (تا چه رسد به اینکه لازم باشد آن گونه که پیشنهاد معجزه نمودند به سوی مردم ملکی فرستاده شود)؛ بنابراین تنها کسی مقام انسانی‌ای را که خداوند از روح خود در آن دمیده است، درک نمی‌کند که جاهل به ارزش انسان باشد (سید قطب، ۱۴۱۲: ۳۵۸۶/۶).

علامه طباطبائی نیز تأکید مشرکان بر لوازم بشر بودن مانند خوردن و آشامیدن در آیه ۳۴ سوره مبارکه‌ی مؤمنون را دلیل جهل مشرکان نسبت به انسان دانسته‌اند؛ که برای انسان غیر از خوردن و آشامیدن که خاصیت حیوانات است، کمال و فضیلت دیگری سراغ نداشته‌اند (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۴۲/۱۵).

۵- راه حل قرآنی برای دفع شبهه‌ی بشر بودن

واکاوی آیات قرآن ما را بر این نکته رهنمون می‌سازد که دفع شبهه مذکور در دو حیطة قابل پیگیری است:

۱-۵ فلسفه بشر بودن پیامبران

با توجه به آیاتی که در قرآن در مقام پاسخ به مخالفان پیامبران بیان شده می‌توان فلسفه بشر بودن پیامبران را در پنج مورد گنجاناند:

۱-۱-۵ سنخیت:

خداوند در سوره اسراء، آیه ۹۵ با اشاره به این مطلب می‌فرماید: «اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می‌کردند) و با آرامش گام برمی‌داشتند، ما از آسمان فرشته‌ای به‌عنوان رسول برای آنها می‌فرستادیم»^۱. جوادی آملی، در این مورد می‌نویسد: ساختار فیزیکی فرشتگان و تناسب و سنخیت آنان با پیامبری برای آدمیان ناهماهنگ است (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۱۵۳/۳). سبحانی، نیز در این زمینه چنین می‌نویسد: معترض یا معترضان، از اصل سنخیت میان هادی (رهبر) و مهدی (پیرو) غفلت کرده و تصور می‌کردند که فرشته می‌تواند رهبری انسان را بر عهده گیرد آن‌هم انسان‌های پایین که هنوز از نظر کمال روحی دوران کودکی را می‌گذرانند. سنخیت رهبر و پیرو یکی از شرایط اساسی تحقق امر رهبری است زیرا:

اولاً: سنخیت امکان می‌بخشد که رهبر، نیازها و خواسته‌های پیروان خود را به‌خوبی درک کند و از درد دل آنها آگاه گردد و برای آنها چاره‌اندیشی کند و در غیر این صورت، مسئله بسان طبابت پزشکان غربی درمی‌آید که می‌خواهند در کویرزارها بدون اطلاع از بیماری‌های بومی و فصلی، بیماران بومی را معالجه کنند که کمترین نتیجه‌ای ندارد.

ثانیاً: رهبر جامعه از هر نظر اسوه بوده و رفتار و گفتار او مقیاس خوشبختی است و تأثیر رفتار او در قلوب و اذهان به‌مراتب بالاتر از تأثیر گفتار اوست، ولی رفتار رهبر در صورتی می‌تواند الگو گردد که از نظر غرایز و احساسات با پیروان خود یکسان باشد تا تقوی و خویشتن‌داری وی، مایه عبرت آنان شود و اگر رهبر بسان فرشته فاقد احساسات و عواطف طوفان‌زا و شهوات بنیان‌کن شد، در چنین صورت نه تبلیغ عملی او صورت می‌پذیرد و نه تبلیغ گفتاری او می‌تواند اثر بگذارد زیرا در این موقع فغان پیروان بلند می‌شود و می‌گویند،

۱. قُلْ لَوْ كَانِ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَكُنَّا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكَائِ رَسُولًا (اسراء/ ۹۵).

تو از درون ما و طوفان‌هایی که در روح و روان ما جریان دارد، آگاه نیستی، چگونه در مقابل خواسته‌های درونی، فرمان صبر و خویش‌داری می‌دهی، تو خود اگر جای ما بودی، مثل ما کار می‌کردی؟ (سبحانی، ۱۳۷۵: ۶ / ۱۴۰).

۲-۱-۵ الگو بودن

یکی از شئون اصلی پیامبری، اسوه و سرمشق بودن انبیاء برای مردم است و بدیهی است تنها یک موجود انسانی می‌تواند سرمشقی واقعی برای دیگر انسان‌ها باشد (سعیدی مهر، ۱۳۹۲: ۶۰ / ۲). جوادی آملی نیز در این مورد می‌گوید: قوم عرب، حتی میان عرب و عجم فرق می‌گذاشتند و درباره قرآن و قومیت سخن بر زبان می‌راندند و چنانچه قرآن به واژگان غیرعربی نازل می‌شد، هرگز قوم عرب زیر بار آن نمی‌رفتند و آیینی که با آن واژه‌ها باشد را نمی‌پذیرفتند و آن را بر نمی‌تافتند^۱ چه رسد به اینکه پیامبر، فرشته‌ای ناهمجنس و ناهمرنگ در غرایز و صفات دگرگون با انسان باشد. پس فرشته نمی‌تواند سرمشق عملی آدمیان قرار گیرد و از خواسته‌های ذاتی و غریزه و صفات آنان اطلاع کافی داشته باشد و به آن‌ها پاسخ گوید (جوادی آملی، همان)

۳-۱-۵ امتحان انسان‌ها

خداوند یکی از فلسفه‌های بشر بودن پیامبران را امتحان و آزمایش انسان‌ها دانسته و می‌فرماید: «ما هیچ رسولی را پیش از تو نفرستادیم مگر آنکه آن‌ها هم مانند تو غذا می‌خورند و در بازارها راه می‌رفتند؛ و ما بعضی از شما بندگان را سبب آزمایش بعضی دیگر قرار دادیم که آیا صبر در طاعت خدا خواهید کرد و پروردگار تو بیناست»^۲. انسان در این عالم برای آزمایش آفریده شده است. وقتی برایش ثابت شد که یک چیزی حق است آزمایش می‌شود که آیا این حق را می‌پذیرد یا به واسطه هواهای نفسانی نمی‌پذیرد؟ ما پیامبران را که فرستادیم حجت را تمام کردیم. برای مردم ثابت می‌شود که این‌ها پیامبرند.

۱. وَكُوْنُزُلْنَا عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (شعراء / ۱۹۹-۱۹۸)

۲. وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تُصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (فرقان / ۲۰).

آن وقت مورد آزمایش قرار می‌گیرند که آیا زیر بار یک انسانی مثل خودشان می‌روند یا روح استکباری‌شان مانع می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۴۹/۴).

۴-۱-۵ اصل اختیار در پذیرش رسالت

طباطبائی، در این مورد ذیل آیه ۷ سوره انعام^۱ می‌گوید: امر دعوت الهی جز به این صورت نمی‌گیرد که با اختیار بندگان و بدون اجبار آنان انجام پذیرد. چاره‌ای جز این نیست که رسول و حامل رسالت پروردگار یکی از همین مردم باشد تا با آنان به زبان خودشان حرف بزند تا سعادت را با اطاعت و یا شقاوت را با مخالفت اختیار نمایند؛ نه اینکه با فرستادن آیتی آسمانی آنان را وادار و مجبور به قبول دعوت خود نماید اگرچه خداوند قادر به انزال چنین آیتی هم هست، برای اینکه غرض از رسالت جز به آنچه گفتیم حاصل نمی‌شود؛ بنابراین؛ اگر خدای تعالی تقاضای کفار را می‌پذیرفت و فرشته‌ای به‌عنوان رسالت بر آنان نازل می‌فرمود بازهم حکمت اقتضا می‌کرد که همان فرشته را هم به‌صورت بشری مثل خودشان نازل فرماید تا کسانی از این معامله سود برده و زیانکارانی خاسر شوند؛ و حق و باطل را بر خود و اتباع خود مشتبه کنند، همچنان که با رسول هم‌جنس و هم‌نوع خود می‌کردند و خدا هم این اختیارشان را امضاء می‌کرد و کار را بر آنان مشتبه می‌نمود؛ همان‌طور که خود می‌کردند (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۲۹/۷).

۵-۱-۵ اشتراک در تکلیف

فقیهان در قواعد فقهی، قاعده اشتراک در تکلیف برای همه مکلفان را مطرح کرده‌اند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌را نیز شامل می‌شود (بجنوردی، ۱۴۱۹: ۵۳/۲؛ لنکرانی، بی‌تا: ص ۲۹۵). خطاب‌های عام قرآن مثل، *يَا أَيُّهَا النَّاسُ* و *يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا* مستمسک بسیاری از فقیهان بوده و طبق آن گفته‌اند اصل اولی، اشتراک در تکالیف جمیع مکلفان است؛ حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌البتّه موارد خارج از این قاعده، به دلیل محکم قابل استناد نیاز دارد (راشد صیمری، ۱۴۲۰: ۲۰/۳). نقیب نیز با تکیه بر این قاعده می‌گوید:

۱. *وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ* (انعام/۹).

اینکه گفته می‌شود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، همانند سایر بشر است، به لحاظ اشتراک در تکالیف شرعی می‌باشد؛ یعنی هر آنچه را خداوند برای انسان‌ها، بر اساس مصالح و مفاسد، مجاز یا ممنوع شمرده است، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مکلف به رعایت آنهاست؛ مگر آنچه را خداوند، بر اساس مصالح و مفاسد، پیامبرش را استثناء نموده و تکلیف مازاد بر او وضع کرده باشد (نقیب، ۱۳۹۴: ص ۲۴۸).

۲-۵ جنبه‌های ملکوتی پیامبران

جوادی آملی در این مورد می‌نویسد: منکران وحی می‌گفتند که رسول الهی نباید بشر باشد یا دست کم باید فرشته‌ای بیم دهنده همکار او باشد و می‌گفتند: «چرا مدعی رسالت و پیامبری غذا می‌خورد و در بازار و خیابان راه می‌رود و چرا فرشته‌ای همراه او نازل نشد که همکار او باشد»^۱. آن‌ها غفلت داشتند جسم پیامبر که غذا می‌خورد و در کوچه و خیابان می‌گردد، سفیر و رسول الهی نیست؛ بلکه جان پیامبر است که رسول و فرستاده خداست و چشم ملکوت نگر اوست که جهان غیب را می‌نگرد و او از غیب می‌شنود و وحی را دریافت می‌دارد (جوادی آملی، همان ص ۱۵۱). نقیب نیز، تصور برخی ظاهرگرایان، در استناد به برخی آیات قرآن مبنی بر بشر محض بودن پیامبران را باطل دانسته و می‌گوید: این دسته از آیات، در مقام نفی قدرت فراتر از قدرت بشری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم نیست. بلکه در مقام پاسخ به شبهات مطرح‌شده درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و در مقام افاده این معناست که من بشری همانند شمایم. ولی هویتی ملکوتی دارم و با اتصال به عالم غیب، کار انجام می‌دهم. آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را قدرتی فراتر از بشر می‌بخشد، توان روحی و ارتباط معنوی با عالم ماوراء ماده است؛ وگرنه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به لحاظ جسمی همانند سایر انسان‌هاست و دارای نیازهای ظاهری و مادی معمول می‌باشد. خداوند از میان خود مردم، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را مبعوث نموده است تا حجت بر آن‌ها تمام باشد. اگرچه فرشته از هر نوع ناپاکی خالی است، ولی نمی‌تواند حجت خدا برای انسان‌ها باشد و اسوه سالکان قرار گیرد (نقیب، ۱۳۹۴: ص ۲۴۷). در آیات

۱. و قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا (فرقان / ۷).

قرآن بسیار می‌توان مواردی را پیدا کرد که بر این جنبه تأکید داشته که نمونه‌هایی را ذکر می‌نماییم:

۱-۲-۵ دریافت وحی

خداوند در سوره نساء آیه ۱۶۳، یکی از ویژگی‌های پیامبران را دریافت وحی ذکر نموده و در این باره می‌فرماید: «ما بر تو وحی فرستادیم چنان‌که به نوح و پیغمبران بعد از آن و به ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان فرستادیم و به داود کتاب زبور عطا کردیم»^۱ و به‌طور خاص جوادی آملی در ارزش و اهمیت «وحی» چنین می‌نویسد: آنچه را پیامبران به نام وحی ادراک می‌کنند، قطعاً نیازی به تکرار و پشتوانه برهان عقلی یا سند معتبر نقلی ندارد؛ بلکه عمیق‌ترین و سنگین‌ترین مسائل متافیزیک (ماوراءالطبیعه) و پیچیده‌ترین مسائل فیزیکی را به‌روشنی نور و شفافیت و زلالی آب باران و «بین‌الرشد» می‌بینند (جوادی آملی، ۱۳۹۲: ۹۱/۳).

۲-۲-۵ معراج جسمانی و روحانی

از معجزات علمی و عملی حضرت رسول اکرم (ص) مسئله معراج است که قرآن کریم از آن با عظمت یاد می‌کند. معراج امری است که در سایه عبودیت حاصل می‌شود و خدای سبحان راه رسیدن به این مقام والا را بندگی انسان خالص می‌داند. برای معراج دو مقطع از سیر بود یکی سرزمینی که رسول اکرم (ص) از مسجدالحرام تا بیت‌المقدس سیر کرد و دیگری سیر از مسجد اقصی به سدره المنتهی است؛ آنچه مربوط به سیر زمینی است در سوره «اسراء»^۲ و آنچه مربوط به سیر آسمانی است در سوره «نجم»^۳ مشخص شده است (همان، ۱۳۷۴: ۶۵/۹). نکته حائز اهمیت در بحث معراج، عروج جسم و روح پیامبر اکرم

۱. إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (نساء / ۱۶۳).

۲. سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (اسراء / ۱).

۳. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (نجم / ۹-۷).

است. جوادی آملی در ذیل آیه اول سوره اسراء در مقام استدلال بر جسمانی و روحانی بودن معراج می نویسد: خداوند نفرمود «بروحه»، عبد همان مجموعه جسم و روح است، انسان کامل جسمی دارد و روحی و با این دو عروج کرده است (همان: ص ۷۴). علامه طباطبائی نیز در پاسخ به توهم افرادی که معراج را خواب تلقی کرده اند چنین استدلال می نماید: علاوه بر اینکه آیه در مقام منت نهادن است، درعین حال ثنای بر خدای سبحان نیز هست که چنین پیشامد بی سابقه را پیش آورده و چنین قدرت نمائی عجیبی را انجام داده و پرواضح است که مسئله قدرت نمائی با خواب دیدن به هیچ وجه سازگار نیست، خلاصه خواب دیدن پیغمبر بی سابقه و قدرت نمائی نیست چون خواب را همه کس چه صالح و چه طالح می بیند و چه بسا فاسق و فاجر خواب هایی می بینند که بسیار عجیب تر است از خواب هایی که یک مؤمن متقی می بیند؛ و اصلاً خواب در نظر عامه مردم بیش از یک نوع تخیل چیز دیگری نیست (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۱۳/۲۹).

۳-۲-۵ تکلم با خداوند

خداوند در آیات ۴۸-۹ سوره مبارکه طه، داستان حضرت موسی را طی چهارفصل ذکر کرده و در فصل اول؛ درباره چگونگی برگزیدن موسی به رسالت در کوه طور که در وادی طوی واقع شده است، سخن می گوید. علامه طباطبائی در ذیل این آیات می فرماید: جمله «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ...» موسی را متوجه می کند به اینکه موقفی که دارد موقف حضور و مقام مشافهه (رو در رو سخن گفتن) است و خدا با او خلوت و او را از خود به مزید عنایت اختصاص داده و لذا فرمود: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» و نفرمود: «انا الله» یا «انا رب العالمین»؛ و در اینکه فرمود: «نودی» و نام صاحب ندا را نیاورد و نفرمود: «نادیناه» و یا «ناداه الله» لطفی به کار رفته که با هیچ مقیاسی نمی توان گفت چقدر است و در آن اشاره است به اینکه ظهور این آیت برای موسی به طور ناگهانی و بی سابقه بوده است (طباطبائی، ۱۳۸۹: ۱۴/۱۹۲).

۴-۲-۵ مقام خلیفه الهی

جوادی آملی در این مورد معتقد است: یکی از ویژگی‌های حضرت آدم که در آیه ۳۰ سوره مبارکه بقره^۱؛ بدان اشاره شده مقام خلافت الهی است. وی در ادامه می‌گوید: خلیفه خدا باید موجود کاملی باشد که هم اهل تسبیح و تقدیس باشد و هم اهل تحمید و تکبیر؛ یعنی هم دارای صفات تنزیهی و هم دارای صفات تشبیهی باشد. موجودی که از یک سو در زمین باشد و از سوی دیگر، از عرش بگذرد و در همه شئون هستی، به اذن خدا حضور داشته باشد، او می‌تواند خلیفه‌الله باشد. فرشتگان که در جهان تجرد به سر می‌برند و در طبیعت حضور ندارند، خلیفه کامل حق نیستند. خداوند بخشی از خلقت آدم (ع) را که به عالم طبیعت مرتبط است، به خاک نسبت داده، می‌فرماید: «بیاد بیاور آن وقتی که پروردگارت به فرشتگان فرمود من بشری از گل خلق می‌کنم»^۲؛ و جنبه تجرد او را به خود نسبت داده، می‌فرماید: «و چون خلقت او کامل شد و از روح خود بر او دمیدم بفرمان من در برابر او بسجده درافتید»^۳. مصباح یزدی نیز، در مقام پاسخ به کسانی که خلافت را به معنای جانشینی به جای گذشتگان می‌دانند می‌نویسد: همین که خدا به فرشتگان می‌فرماید: «من» خلیفه قرار خواهم داد بی‌آنکه بگوید خلیفه به جانشینی چه کسانی، خود این ظهور دارد که خلافت از خود «من» (= خدا) می‌باشد. گذشته از این، می‌خواهد مطالبی برای فرشتگان بیان کند که برای دریافت امر سجده آماده شوند. هنگامی که خدا می‌خواهد به فرشتگان بگوید: در نظر دارم موجودی بیافرینم، قاعده باید آنرا معرفی کند که این موجود چیست و یا اشاره کند که چرا باید آن‌ها برای او سجده کنند. مناسب مقام، معرفی و فراهم آوردن زمینه‌ی اطاعت امر است. پس مناسب است بگوید: موجودی خلق خواهم کرد که خلیفه‌ی خود «من» است و شما باید بر او سجده کنید. اگر تنها بگوید که موجودی است

۱. وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... (بقره / ۳۰).

۲. إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ص / ۷۱)

۳. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص / ۷۲).

که جای دیگران را می‌گیرد، گفتن ندارد. این وجهی است که جانشینی خدا را اثبات می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۳/۳۵۷).

۵-۲-۵ مسجود فرشتگان

خداوند در سوره بقره آیه ۳۴ یکی از ویژگی‌های حضرت آدم را در قالب دستور به سجده ملائکه بر ایشان ذکر می‌کند و می‌فرماید: «فرشتگان را گفتیم: آدم را سجده کنید! همه سجده کردند مگر ابلیس که سر پیچید و بزرگی کرد و از کافران شد»^۱. جوادی آملی نیز در این باره معتقد است: سجده فرشتگان برای آدم سجده تکریم است نه عبادت. سجده، عبادتی ذاتی نیست زیرا اگر ذاتاً عبادت بود هرگز انسان نمی‌توانست سجودی به قصد استهزاء، یا به صورت ریا انجام دهد. سجده گاهی پرستش، گاه استهزاء، گاه ریا و گاهی هم تکریم است (جوادی آملی، ۱۳۹۱: ۶/۱۸۷).

۵-۲-۶ معجزات بی نظیر

الف) **شق القمر:** یکی از معجزاتی که قرآن کریم به آن خبر داده مسئله شق القمر است یعنی، ماه را دو نیم کردن، حال یا به دو قسمت متساوی یا غیر متساوی، انشقاق آن است که کره یا جسمی شکاف بردارد. خداوند می‌فرماید: رستاخیز نزدیک شد و ماه بشکافت^۲. وَ انشَقَّ الْقَمَرُ، چون فعل ماضی است دلالت بر وقوع انشقاق دارد نه اینکه به معنای سیششق باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۴: ۹/۵۸). علامه طباطبائی نیز در این زمینه معتقد است: این آیه به معجزه شق القمر که خدای تعالی به دست رسول خدا (ص) در مکه و قبل از هجرت و به دنبال پیشنهاد مشرکین مکه جاریش ساخت اشاره می‌کند. روایات این داستان هم بسیار زیاد است و به طوری که می‌گویند: همه اهل حدیث و مفسرین بر قبول آن احادیث اتفاق دارند (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۱۹/۸۸).

۱. وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (بقره/۳۴).

۲. اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ (قمر/۱).

ب) **شهود ملکوت**: خداوند در آیه ۷۵ سوره انعام^۱ با اشاره به بخشی از سیره حضرت ابراهیم در این باره می‌فرماید: «بدین‌سان ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمودیم که از اهل یقین باشد». علامه طباطبائی در ذیل این آیه می‌فرماید: منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین، به‌خاطر آن است که خداوند خود را به ابراهیم نشان دهد منتهی از طریق مشاهده اشیاء و از جهت استنادی که اشیاء به وی دارند، زیرا، وقتی که این استناد قابل شرکت نبود، هرکسی که به موجودات عالم نظر کند، بی‌درنگ حکم می‌کند به اینکه هیچ‌یک از این موجودات، مربی دیگران و مدبر نظام جاری در آن‌ها نیست، پس این بت‌ها مجسمه‌هایی هستند که دست بشر آن‌ها را تراشیده و بدون اینکه در این باره از ناحیه خداوند دستوری داشته باشند، اسم خدایی را بر آن‌ها نهاده‌اند، غافل از اینکه معقول نیست دست‌پرورده انسان مربی و مالک خود او باشد، همچنین قابل‌پذیرش نیست که اجرام آسمانی، ستاره، ماه و خورشید مالک و مدبر تکوینی عالم باشند، درحالی که خودشان دارای تحول و طلوع و غروب‌اند (طباطبائی، همان: ۲۴۰/۷).

ج) **خلق پرندگان و زنده کردن مردگان**: خداوند در آیه ۴۹ سوره مبارکه آل‌عمران، به‌صراحت به معجزه خلق پرندگان و زنده کردن مردگان پرداخته در شرح آن می‌فرماید: «و پیمبری سوی فرزندان اسرائیل باشد. [گوید] با نشانه‌ای از پروردگارتان سوی شما آمده‌ام، برای شما از گل چون شکل مرغی بسازم و در آن بدمم که به اذن خدا مرغی شود، کور مادرزاد و برص زده را شفا دهم و مرده را، به اذن خدا، زنده کنم»^۲ علامه طباطبائی، در تفسیر این آیه چنین می‌نویسد: در این آیه نسبت خلقت را به عیسی (ع) داده و این تعبیری است سؤال‌انگیز که مگر عیسی خالق است؟ در پاسخ باید دانست که کلمه «خلقت» به معنای به وجود آوردن از عدم نیست بلکه به معنای جمع آوردن اجزاء چیزی است که قرار است خلق شود و لذا در جای دیگر فرموده: **فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**

۱. وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام/ ۷۵)

۲. وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل‌عمران/ ۴۹).

(مومنون/۱۴)؛ و کلمه «اکمۀ» به معنای کسی است که از شکم مادر بدون چشم متولد شده باشد، گاهی هم به کسی اطلاق می‌شود که چشم داشته و سپس نابینا شده است؛ و از اینکه فرمود: «وَ أَخِي الْمَوْتِي»، یا به‌طور صریح و یا به‌طور اشاره فهمیده می‌شود که عیسی (ع) یک بار و دو بار مرده زنده نکرده، بلکه متعدد این کار را کرده است؛ و همچنین سیاق جمله «يَا ذُنَّ لِلَّهِ» می‌فهماند که صدور این آیات معجزه‌آسا از عیسی (ع) مستند به خدای تعالی و اذن او است (طباطبائی، همان: ۳۱۲/۳).

د) **تبدیل عصا به اژدها:** خداوند در سوره اعراف پیرامون چگونگی چنین معجزه‌ای از حضرت موسی می‌فرماید: «پس عصای خویش را بیفکند که در دم اژدهایی بزرگ شد»^۱. مکارم شیرازی در ذیل آیه مذکور می‌نویسد: «نخست عصای خود را انداخت و به‌صورت اژدهای آشکاری درآمد». وی در ادامه می‌گوید: تعبیر به «مبین» اشاره به این است که راستی تبدیل به اژدها شد و چشم‌بندی و تردستی و سحر و مانند آن‌ها نبود، به خلاف کاری که ساحران بعداً انجام دادند، زیرا در مورد آن می‌گوید آن‌ها چشم‌بندی کردند و عملی انجام دادند که تصور می‌شد مارهایی است که به حرکت درآمده‌است (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴: ۶/۲۸۳).

نتیجه‌گیری

پیامبران الهی برای ابلاغ دستورات الهی مجبور به ارتباط مستقیم با آحاد جامعه بودند. این ارتباط گرچه مزایای بسیاری در بر داشته و نقش بسزایی در پیشبرد اهداف رسالت پیامبران ایفا می‌نمود. لکن؛ به‌خاطر ضعف شناختی و فرهنگی مردم نسبت به پیامبران موجب تحت‌الشعاع قرار گرفتن شخصیت ملکوتی ایشان می‌گردید. مطرح کردن شبهه اساسی و معروف بشر بودن پیامبران نشأت گرفته از چنین نگاهی است. خداوند برای دفع چنین شبهه‌ای و ایجاد نگاه واقعی نسبت به پیامبران از دو زاویه بحث می‌نماید. از طرفی با اشاره به فلسفه ارسال پیامبران در قالب بشر؛ سنخیت، الگو بودن، امتحان انسان‌ها، اصل اختیار در پذیرش رسالت و اشتراک در تکلیف درصدد آگاه‌سازی مردم نسبت به این اتفاق برآمده

۱. قَالَتْ عَصَاةٌ فَإِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ (اعراف/۱۰۷).

و از طرفی با پررنگ نمودن جنبه ملکوتی پیامبران در دریافت وحی، معراج جسمانی-روحانی، تکلم با خداوند، مقام خلیفه‌اللهی، مسجود فرشتگان و معجزات جایگاه حقیقی پیامبران را گوشزد می‌نماید. برآیند آیات مربوطه، ایجاد نگاه درست و به‌جا نسبت به ساحت پیامبران بوده و انسان‌ها را از قضاوت یک‌طرفه و گریته برداری نسبت به آیات قرآن دور می‌سازد.

منابع

- آلوسی، سید محمود؛ (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، (تحقیق: علی عبدالباری عطیه)، بیروت: دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- ابن جزی غرناطی، محمد بن احمد؛ (۱۴۱۶)، کتاب التسهیل العلوم التنزیل، (تحقیق: عبدالله خالدی)، بیروت: شرکت دارالارقم ابن ابی الارقم، چاپ اول.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر؛ (بی‌تا)، التحریر و التنویر، بی‌جا، بی‌تا.
- بعجنوردی، حسن؛ (۱۴۱۹)، القواعد الفقهیه، قم: نشر الهادی، چاپ اول.
- بحرانی، سید هاشم؛ (۱۴۱۶)، البرهان، قم: بنیاد بعثت، چاپ اول.
- جوادی آملی، عبدالله؛ (۱۳۹۲)، وحی و نبوت در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء.
- (۱۳۹۱)، سیره پیامبران در قرآن، قم: مرکز نشر اسراء.
- (۱۳۷۴)، سیره علمی و عملی حضرت رسول اکرم (ص)، قم: مرکز نشر اسراء.
- راغب اصفهانی، حسین؛ (۱۴۱۲)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الشامیه، چاپ اول.
- زینی ملک‌آباد، هادی؛ (۱۳۹۰)، معارضات زبانی مشرکان با پیامبر و پاسخ‌های قرآن، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: خلیل پروینی، دانشگاه تربیت مدرس تهران.
- سبحانی، جعفر؛ (۱۳۷۵)، منشور جاوید، قم: موسسه امام صادق (ع).
- (۱۴۲۳)، الالهیات، قم: موسسه نشر اسلامی.
- سعیدی مهر، محمد؛ (۱۳۹۲)، آموزش کلام اسلامی، قم: نصابیح.
- سید قطب؛ (۱۴۱۲)، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق.
- شبر، سید عبدالله؛ (۱۴۱۲)، تفسیر القرآن الکریم (شبر)، بیروت: دارالبلاغه للطباعه و النشر، چاپ اول.

صادقی تهرانی، محمد؛ (۱۳۶۵)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم: فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
صدر المتألهین، محمد ابراهیم؛ (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، (تحقیق: محمد خواجوی)،
قم: بیدار، چاپ دوم.

طباطبائی، سید محمد حسین؛ (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه: موسوی همدانی، قم:
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن؛ (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
طوسی، محمد بن حسن؛ (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، (تحقیق: احمد قصیر عاملی)، بیروت:
دارالاحیاء التراث العربی.

عروسی حویزی، عبدالعلی بن جمعه؛ (۱۴۱۵)، تفسیر نور الثقلین، (تحقیق: سید هاشم رسولی
محللاتی)، قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم.

فاضل لنکرانی، محمد؛ القواعد الفقهیه، بی تا، بی نا، بی جا.
فضل الله، سید محمد حسین؛ (۱۴۱۹)، تفسیر من وحی القرآن، بیروت: دارالملاک للطباعه و النشر،
چاپ دوم.

فیض کاشانی، ملامحسن؛ (۱۴۱۵)، تفسیر الصافی، (تحقیق: حسین اعلمی)، تهران: صدر، چاپ
دوم.

قرشی، سید علی اکبر؛ (۱۳۷۱)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم.
مدرسی، سید محمد تقی؛ (۱۴۱۹)، من هدی القرآن، تهران: دار محبب الحسین، چاپ اول.
مصباح یزدی، محمد تقی؛ (۱۳۸۴)، راه و راهنما شناسی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام
خمینی (ره).

----- (۱۳۸۶)، انسان شناسی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
مغنیه، محمد جواد؛ (۱۴۲۴)، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامیه..
مکارم شیرازی، ناصر؛ (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول.
نخجوانی، نعمت الله بن محمود؛ (۱۹۹۹)، الفواتح الالهیه و المفاتح الغیبیه، مصر: دار رکابی للنشر،
چاپ اول.

نقیب، سید محمد؛ (۱۳۹۴)، بررسی تطبیقی خصائص النبی از نگاه فریقین، تهران: موسسه فرهنگی
هنری مشعر.